

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيّما بقیة الله فی الارضین اروحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف

حلول ماه شریف شعبان را که مشحون از خیرات و برکات از جهات مختلف است خدمت
شما اعزه تبریک و تهنیت عرض می‌کنم و امیدوارم که خدای متعال به همه ما توفیق
استفاده شایسته از این ماه شریف را عنایت بفرماید که هر عملی در این ماه آثار شگفت
آوری نسبت به ماه‌های دیگر به حسب آنچه که از بعض روایات استفاده می‌شود دارد،
حتی کارهای عادی و معمولی حسنه مثل بَرّ به یک مؤمن، یک امر به معروف، یک نهی از
منکر که اینها در روایات مثال زده شده است و خیلی خسران است که انسان این
فرصتهایی را که خدای متعال برای او قرار داده است و پیش آورده است که انسان
نمی‌داند در تمام مدّت عمرش چند بار ماه شعبان را درک می‌کند و چنین ایّامی را درک
می‌کند. ان شاء الله از پرداختن به اموری که وقت را صرف یک اموری می‌کند که خیلی
اهمّیت ندارد ما از آنها صرف نظر کنیم و وقت‌هایمان را صرف اموری کنیم که ان شاء
الله مایه به دست آوردن این برکات کنیم همانطور که در صدر همین روایتی که اشاره
کردم که در این روایت امیر المؤمنین سلام الله علیه از رسول خدا نقل می‌کنند، به حسب
این روایت که «إِذَا صَمِيَ شَعْبَانُ لَتَشَعَّبَ الْخَيْرَاتُ فِيهِ» در صدرش این است که حضرت
عبور می‌فرمودند و یک جمعیت از علماء که نشسته بودند و در مسائل کلامی بحث
می‌کردند و بحث‌هایشان خیلی هم داغ شده بود و پر سر و صدا بود و خیلی گرم مباحثات
اینچنینی بودند، حضرت هم که رد می‌شدند از حضرت خواستند که وارد حلقه آنها بشود،
در مجلسشان بشوند و تشریف بیاورند آنجا و بنشینند در آن مجلس، حالا شاید برای این
هم بوده است که استفاده کنند، اما حضرت مثل اینکه قبول نفرمودند و منع کردند آنها را.
فرمودند این ابجائی که شما (که ظاهراً راجع به قضا و قدر بحث می‌کردند) می‌فرمودند
این بحث‌ها به چه درد شما می‌خورد؟ به کجا می‌رسید با این بحث‌ها؟ یک سلسله
بحث‌هایی است که ... مخصوصاً برای یک سلسله افرادی که درک آن موارد به نهایت هم
نمی‌رسد، اینها فایده‌ای برای شما ندارد و حیف است - که روز اوّل ماه شعبان هم بود- که
شما وقتتان را صرف این می‌کنید و از خیرات و برکات امروز خودتان را محروم می‌کنید.
ان شاء الله خدای متعال به ما توفیق بدهد که از این ماه شریف استفاده بهینه را بتوانیم
داشته باشیم.

خب، بحث در این بود که آیا تمسّک به اطلاقات چه لفظی و چه مقامی برای موضوعات
مستحدثه می‌توانیم بکنیم یا نه؟ فعلاً مقام اوّل در تمسّک به اطلاقات لفظی است برای
امور مستحدثه، مثل اینکه تمسک کنیم به دلیلی که می‌گوید «المسافر يقصّر اذا سافر
ثمانی فرسخ» به اینکه اگر این مسافر با طیاره مثلاً مسافرت کرد که این موضوع

مستحدث است آن هم مشمول این روایت است و اطلاق شاملش می‌شود، آن هم بقصر؟! و به «أوفوا بالعقود» مثلاً تمسک کنیم و بگویم عقد بیمه‌ای که در آن ازمنه نبوده است و الان نو پیدا است بگویم این هم عقد و «أوفوا بالعقود» این را هم شامل می‌شود.

بعضی گفته اند که نمی‌توانیم تمسک کنیم، آنهایی که گفته اند نمی‌توانیم تمسک کنیم به بعضی ادله استدلال کرده اند:

دلیل اوّل که دیروز دلیل اوّل را توضیح دادیم و حالا اجمالاً عرض می‌کنیم که جوابش را بخوانیم این است که تمسک به اطلاق در جایی درست است که آن موردی که می‌خواهیم بگویم اطلاق شاملش می‌شود آن جزء موضوع له لفظ باشد و معنای اصلی لفظ شامل آن بشود، حالا نمی‌دانیم گوینده که این لفظ را به کار برده است آن فرد را هم اراده کرده است یا اینکه علیرغم اینکه لفظ صلاحیت ذاتی دارد که آن را شامل بشود آن را اراده نکرده است و یک قیدی به لفظ زده است که آن را نگیرد. مثلاً گفته است «أكرم العالم» عالم یعنی کسی که علم بلد است حالا سواء اینکه آن علم فقه باشد، آن علم ریاضیات باشد، آن علم تاریخ باشد، آن علم جغرافی باشد همه را می‌گیرد. خودش صلاحیت دارد، اما حالا که می‌گوید «أكرم العالم» نمی‌دانیم از این عالم یک معنایی اراده کرده است که همه این افرادی را که صلاحیت ذاتی دارد که این واژه آن را بگیرد می‌گیرد یا نه مقصودش عالم فقیه است؟ قید زده است، اینجاها جای تمسک به اطلاق است. اما اگر یک لفظی اصلاً ذاتاً نمی‌تواند یک مصادیقی را بگیرد اینجا تمسک به اطلاق غلط است، مثل مثالی که دیروز می‌زدیم، گفته است «فی الغنم الصائم» زکات! ما بخوانیم بگویم اطلاق «فی الغنم صائم» زکات! شتر را هم شامل می‌شود! اصلاً غنم شامل شتر نیست، معنا ندارد بگویم اطلاقش آنجا را می‌گیرد. یا اگر یادتان باشد در بحث صحیح و اعم، آنجا می‌فرمودند صحیحی‌ها در موارد شک نمی‌توانند به اطلاقات ادله تمسک کنند. مثلاً اگر شک می‌کند به اینکه نماز بی قنوت آیا درست است؟ نماز بی قنوت و آیا قنوت جزء صلا است یا نه، نمی‌تواند صحیحی بگوید که مولی گفته است صلّ و نماز بی قنوت هم صلا است، نه اگر صحیحی شدیم صلا بی قنوت اصلاً صلا نیست پس شاملش نمی‌شود.

در اینجا هم حالا گفته می‌شود، این مستشکل اینطور می‌گوید که واضع لغت آن روزی که این لغات را وضع کرده است یعرب ابن قحطان بوده یا هر کسی که بوده است در زبان عرب مثلاً این اصلاً به مخیله‌اش خطور نمی‌کرده سفر با طیاره را تا این واژه سفر را وضع کرده باشد برای انتقال از نقطه‌ای به نقطه دیگر حتی با طیاره، نه آنچه که در ذهنش بوده است این بوده که راه برود یا سوار اسب بشود و همین چیزها، اما اصلاً به مخیله‌اش خطور نمی‌کرده با هواپیما، با ماشین هم شاید همینطور بوده باشد و خطور نمی‌کرده. پس اصلاً این حصّه داخل در موضوع له نیست و وقتی نیست شما چطور می‌خواهید تمسک به اطلاق کنید؟ این مثل این است که به «فی الغنم صائم» تمسک کنید و بگویید که در شتر هم زکات است. این مثل آن می‌ماند. این اشکال.

حالا بیان اشکال را بخوانیم:

«وتقريب هذا الوجه: أنّ قصارى ما يقتضيه الخطاب المطلق شمول ما وضع له اللفظ لما يصدق عليه» نهایت چیزی که اقتضاء می‌کند او را خطایی که مطلق است چیست؟ «شمول ما وضع له اللفظ لما يصدق عليه» شامل شدن آن معنایی که وضع گردیده شده است برای او لفظ «لما يصدق عليه» برای همان افرادی که صادق است بر آنها، می‌گوید

شاملش می‌شود، همان‌هایی که ذاتاً می‌تواند آنها را بگیرد و شاملش می‌شود در این بیان مولی هم صادق است بر آنها شامل آنها هست. «فخطالب (أكرم العالم) يشمل كل من يصدق عليه عنوان (العالم)» ذاتاً هر چیزی ذاتاً عنوان عالم بر آن صادق است و صلاحیت دارد مولی هم که گفته است «أكرم العالم» قید به آن نزده است و همه آنها را شامل می‌شود. «یشمل كل من يصدق عليه عنوان (العالم) و يكون من مصاديقه دون من لم يكن كذلك» دون آن افرادی که اینچنین نیستند و عالم شامل آنها نمی‌شود مثل جاهل، مثل سنگ، اینها را که عالم شاملش نمی‌شود «و الألفاظ إنما وضعت للمعاني المتصورة» لدی الواضع» الفاظ وضع شده اند برای معانی‌ای که تصوّر گردیده شده اند نزد واضع چون وضع همانطور که در اصول و منطق به ما یاد داده اند واضع باید چه کند؟ لفظ را تصوّر کند معنا را تصور کند و لفظ را بر معنا وضع کند. اگر یک معنایی را اصلاً تصور نکرده است و به ذهنش نمی‌آید چطور لفظ را بر آن وضع کرده است؟

س: معنا و مصداق را نمی‌توانیم بگوییم؟ معنای عالم یعنی کسی که علم دارد حالا علوم جدیدی که آمدند شک می‌کنیم که شامل آن می‌شود یا نه می‌گوییم این مصداق آن علم هست یا خیر؟ ...

ج: یعنی بعبار [آخری (حالا فعلاً اینطور می‌گوییم) کأنّ آن معنا را طوری می‌دیده است که معلوم نیست شامل آنها می‌شود.

حالا بگذارید اشکال را بخوانیم تا در مقام جواب ببینیم چه جواب می‌دهد، فعلاً دارد اشکال را اینطور می‌گوید دیگر.

س: ...

ج: می‌گوید حتماً نیست، به حضرت عباس واژه عالم ...

س: ...

ج: به همه جدیدها می‌گوییم نه شبهه است، می‌دانیم اینها جزء موضوع له نیست، حرف این است. همه مصادیق نوپیدا می‌دانیم جزء موضوع له‌ها نیست و خارج از موضوع له‌ها است، پس اطلاق آن الفاظ و آن معانی نسبت به اینها غلط است نه اینکه تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه است، اصلاً غلط است. همانطور که تمسک به «فی الغنم صائم» زکا [برای شتر غلط است چون به حضرت عباس می‌دانیم که شتر اسمش غنم نیست و معنای غنم شامل شتر نمی‌شود.

س: یعنی عرف مصداق نمی‌داند.

ج: نه عرف، واقعاً نیست، به عرف هم کار نداریم، واقعاً نیست چرا؟ داریم از بابا حساب می‌کنیم و می‌گوییم در ذهن واضع نیامده است اینها، آنکه دارد الفاظ را وضع می‌کند وقتی این معنا در ذهنش نیامده است چطور این لفظ را بر آن معنا وضع کرده است؟ به عرف هم کار نداریم اصلاً، استدلال داریم می‌کنیم و برهان داریم اقامه می‌کنیم، می‌گوییم واضع لغت باید این معنا را تصور کرده باشد تا برایش وضع کرده باشد، اصلاً این معنا را تصور نمی‌توانسته کرده باشد و نکرده است، پس لفظ هم بر آن وضع نکرده است.

س: حتی اگر در مرتکزش بوده باشد؟

ج: نبوده است، می‌خواهیم بگویم این چیزها نبوده است اصلاً، مسلّم نبوده است در مرتکز او.

س: ...

ج: شما آنجا اشکال بفرمایید، به آنجا که رسیدیم. الان داریم چه می‌کنیم؟ داریم برهان اقامه می‌کنیم، این برهان است. می‌گوییم واضح باید معنا را تصور کند تا لفظ را بر آن وضع کند یا خیر؟ این معانی نوپیدا اصلاً به مخیّله آن واضح خطور نمی‌کرده تا این لفظ را بر او وضع کرده باشد، پس این الفاظ اصلاً شامل اینها نمی‌شود و وقتی شاملش نمی‌شود چطور می‌گوید اطلاق دارد؟ اطلاق برای جایی است که لفظ صلاحیت ذاتی دارد یعنی واضح وضع کرده است برای این، حالا این مستعمل نمی‌دانیم که اراده اطلاق کرده است که آن را هم بگیرد یا نه؟ اما در جایی که خود لفظ اصلاً ذاتاً واضح برای آن معنا وضع نکرده است نوبت به این نمی‌رسد که بگوییم مستعمل در مقام استعمال اراده اطلاق کرده است که این لفظ آن را هم شامل بشود یا نه.

«و لما كانت الصادق الجديد غير متصورٍ له (يعني للواضع) بل و غير معقولٍ عنده أحياناً» بلکه اصلاً گاهی نه تصوّر، بلکه اگر تصور هم کرد می‌گوییم معقول نیست چنین چیزی تا ... وضع بکنند؟ همانطور که پنج قسم گفتیم از اقسام، بعضی‌هایش اصلاً غیر معقول بود. «کان وضعه» چون اینچنینی است، این کان جواب آن لما است «کان وضعه للألفاظ» می‌باشد وضع واضح برای الفاظ «مختصّاً بالخصّ» غیر الشاملٍ للمصادیق الجديدٍ» این اصلاً این لفظ را آمده است وضع کرده است برای یک حصّه‌ای که اصلاً شامل مصادیق جدید نمی‌شود. «مثلاً إنّ لفظاً (الأمّ) موضوعاً للتي تحمل الولد في بطنها بعد نشوء الولد من مائها» کلمه أم وضع شده است در لغت عرب برای خانمی که حمل می‌کند فرزند را در رحم خودش بعد از نشوء آن ولد از ماء خودش، حالا به طور امتزاج با ماء زوجش، اما از ماء خودش باشد، «من نطفٍ امشاج» پس ولد را در رحم داشته باشد آن ولدی که از ماء خودش خلق شده است و نشو پیدا کرده است، این برای این وضع شده است «و حيث إنّ الواضع (آن وقت) لم تصوّر نشوء الولد من ماء امرأٍ و حمل امرأٍ آخری له» اصلاً در ذهن واضح کلمه أم آن روز نمی‌آمده که می‌شود یک خانمی حمل کند در رحم خودش ولدی را که از ماء خودش نیست، از ماء یک خانم دیگری است، از آنجا برداشتند تلقیح کرده اند به این و این اصلاً در ذهنش نمی‌آمده. پس واژه أم را اصلاً برای چنین زنی که تلقیح کردند ماء زن دیگری را به او اصلاً وضع نکرده اند، بنابراین چون وضع نکرده است اگر یک روایتی دارد می‌آید می‌گوید که ولد أمّش محرم است یا از أمّش این ارث را می‌برد اصلاً شامل این ولدی که به تلقیح درست شده است نمی‌شود. نمی‌شود گفت اطلاقش این را می‌گیرد چون اصلاً این واژه أم در لغت عرب یک معنایی دارد که شامل این اصلاً نمی‌شود و وقتی شامل این نمی‌شود چطور می‌گوید که اطلاق دارد؟ «إن الواضع لم يتصور نشوء الولد من ماء امرأٍ و حمل امرأٍ آخری له» و حيث إنّ الواضع لم تصوّر این را «لم تكن مثل هذه الأموم» (مثل این مادری) و الولادٍ مورد الوضع اللغوی القديم، و معه» یعنی مع این عدم کون این أموم و ولادت مورد الوضع اللغوی القديم «فقصور عموم (الأم) عن الشمول لهذه المرأة في نحو قوله تعالى في عداد المحرّمات أمّهاتکم» و کذا «أمّهات نسائکم» که آن اوّلی می‌گوید أمّهات شما بر شما حرام است و دوّمی می‌گوید أمّهات نسلتان مادرزن‌ها بر شما حرام هستند، این مادرزن‌ها و آن أم‌هایی که اینچنینی باشند که از تلقیح درست شده اند این شامل نمی‌شود، اینها شمول این ادله نسبت به آن مرأه‌ها از قبیل قضیه سالبه به انتفاء موضوع است، اصلاً

اینها ام نیستند، آن اُمّی که این حکم بر آنها بار شده است، اصلاً موضوع شامل این حکم نمی‌شود و سالبه به انتفاء موضوع است.

س: می‌توانیم بگوییم عرف نمی‌تواند بفهمد که این اُم است و می‌توانیم بگوییم واضح ...

ج: نه، حرف این است که اصلاً واضح وضع نکرده است، این لغت در وضع لغت عرب برای مرأه وضع نشده است که شامل اینها هم بشود. پس بنابراین از باب سالبه به انتفاء موضوع است که اصلاً واژه اُم به حسب معنای موضوع لهی‌اش شامل این نمی‌شود.

«لا اَنَّ تلك المرأة الاخرى اُمّ و العموم قاصر عن شمولها» نه اینکه آن مرأه دیگری که تلقیح به شده است ام است اما شاملش نمی‌شود، نه این از این باب نیست، اصلاً معنا بالذات شاملش نمی‌شود. اطلاق برای جایی است که بالذات شاملش می‌شود اما به تناسب یک حکم و موضوعی و به واسطه یک جهتی می‌گوییم اطلاق ندارد. مثلاً وقتی گفت «لا تصلّ ... لا يأكل لحمه» در وبر آن حیوانی که لا يأكل لحمه نماز نخوان، چیزی که لا يأكل لحم است. این واژه ما لا يأكل لحمه شامل انسان می‌شود ذاتاً، آدم هم یک حیوانی است که لا يأكل لحم، اما انصراف دارد نزد عرف، وقتی می‌گوید «لا يأكل لحمه» اینجا انصراف دارد وبر غیر انسان مقصود است و به تناسب حکم و موضوع می‌گوید از این انصراف دارد. یا کلمه حیوان شامل انسان هم می‌شود، در منطق می‌گوییم «الإنسان حیوان ناطق» اما در اصطلاحات رایج واژه حیوان با اینکه حیوان به حسب وضع لغتش شامل انسان می‌شود انصراف دارد و اطلاق ندارد که انسان را هم شامل بشود، فلذا وقتی به کسی بگویند «أنت حیوان» ناراحت می‌شود و الا چرا بدش بیاید؟ چون انصراف دارد.

می‌فرمایند که جهتش این است که «لا اَنَّ تلك المرأة الاخرى اُمّ (واقعاً به حسب لغت بلکه) و العموم قاصر عن شمولها»

س: ...

ج: بله، یعنی آن مرأه‌ای که نشوء ولد از مائش نشده است.

س: ...

ج: بله ولی نشوء ولد از مائش نشده است.

س: ...

ج: آن اُم است.

س: ...

ج: آن اُم واقعی است، آنکه حمل الولد و نشوء از ماء خودش ...

س: ...

ج: نه، آن هم شامل نمی‌شود. مثلاً نطفه او را گرفته اند در یک دستگاهی گذاشته اند، مثل این جوجه کنشی‌هایی که وجود دارد، آن را هم شامل نمی‌شود چون در ذهن آنها اصلاً چنین

چیزی نمی‌آمده.

س: ...

ج: بله، آنچه که مسلم واژه آن شاملش می‌شود آن است که حمل ولد می‌کند من ماء حمل نشوء پیدا کرده است. هر کدام از اینها نباشد، اگر حمل ولد کند و نشوء از ماء او نباشد مثل تلقیح این کلمه أم شاملش نمی‌شود، اگر نشوء از ماء او باشد اما در شکم او نباشد و در رحم او نباشد و در دستگاه گذاشته باشند این هم أم به او گفته نمی‌شود، حتی اینجایی که از ماء این است اما در رحم زن دیگری نشوء پیدا کرده است به دو جهت ام گفته نمی‌شود هم اینکه از ماء او نیست و هم اینکه درست است که از ماء او است اما او در عین حال أم این نیست چون در رحم خودش نبوده است و اینها اصلاً در ذهن واضع لغت عرب در آن زمان نمی‌آمده، بنابراین فقط أمی که در ذهن او می‌آمده انسان و خانمی بوده است که ولد در رحم او من مائها باشد، این در ذهنش بوده است و لفظ هم برای همین وضع کرده است و واژه أم را برای همین وضع کرده است بنابراین چون اینطور است وقتی خدای متعال می‌فرماید «أَمْهَات نَسَائِكُمْ» این أم اصلاً نمی‌توانید بگویید اطلاق دارد و آن أم‌های آنطوری را هم شامل می‌شود.

«و حکم العرف الفعلى بكون هذه المرأة أمّاً يكون وضعاً جديداً للفظ» شما بگویید بله حالا آن موقع سرش نمی‌شده است اما امروزه همه به این هم می‌گویند أم، می‌فرماید این وضع جدید است. مثل کلمه خز که در روایات است که «لا تصلّ فی الخز» الان آنجا فقهاء می‌گویند خزی که امروز در لغت عرب به حیواناتی که می‌گویند خز این جدید است، این خزی که در آن زمان‌ها گفته می‌شده به حیوان دیگری گفته می‌شده.

س: ...

ج: این وضع جدیدی است و معنای جدیدی است.

پس این لفظ در حقیقت مثل مشترک لفظی می‌شود که قدما این لفظ أم را برای یک معنایی وضع کرده اند و جدداً یک معنای جدیدی را برای آن وضع کرده اند و أم را برای آن وضع کرده اند، توسعه دادند ولی عبرت در کلام هر شخص این است که آن موضوع له در زمان خودش چه بوده است؟ آن موقعی که این حرف را می‌زده و این واژه را به کار می‌برده به چه معنا بوده است؟ آن موقع که به این معنا نبوده است. پس بنابراین نمی‌توانیم تمسّک کنیم.

س: ...

ج: اگر لفظ شاملش می‌شود که نوبت به اصول عملیه نمی‌رسد، دلیل داریم.

س:

ج: نه، از زمین تا آسمان اثر دارد، اگر آن روایتی که می‌گوید ولد از أمّش ارث می‌برد، بگوییم ادله ارث شامل این أم‌ها نمی‌شود، آنکه می‌گوید شامل می‌شود و بله باید ارث به آن بدهی و لو تلقیحی بوده است، او می‌گوید ارث می‌برد آن ادله شاملش می‌شود. این می‌خواهد بگوید شاملش نمی‌شود. وقتی شاملش نشد شک می‌کنیم که ارث می‌برد یا نمی‌برد آن وقت به اصول عملیه مراجعه می‌کنیم. پس برای اینکه به اصول عملیه مراجعه

کنیم باید این مسأله روشن بشود که آیا ادله‌ای که می‌گوید ولد از اُمّش ارث می‌برد این را شامل می‌شود یا نمی‌شود؟ اگر شاملش می‌شود که ارث می‌برد دیگر، به اصل عملی نمی‌توانیم مراجعه کنیم. یا «اُمّهات نسائکم» اگر گفته است می‌گوید ازدواج با آنها حرام است، اگر بگوید که شاملش می‌شود ازدواج با آنها حرام است اما اگر بگوییم شاملش نمی‌شود پس ازدواج حلال می‌شود. با مادرزن‌های اینطوری می‌تواند ازدواج کند، پس این بحثی است که خیلی لازم است.

س: ...

ج: می‌آید دیگر، سه بحث داریم، یکی اینکه آیا به اطلاق و عمومات لفظی می‌شود استدلال کرد برای موضوعات مستحدثه یا نه؟ دوم اینکه آیا به اطلاق مقامی برای موضوعات مستحدثه می‌توان تمسک کرد یا نه؟ سه، آیا روایاتی داریم که آنها بگوید برای موضوعات مستحدثه به عمومات و اطلاق می‌توانید تمسک کنید یا نه؟ و این سه بحث، اگر این بحث اخیر هم نبود بحث اوّل و دوم لازم بود، چرا؟ برای اینکه وقتی شما می‌گویید که اطلاق و عمومات افراد مستحدثه را می‌گیرد حق ندارید به اصول عملیه مراجعه کنید، می‌گیرد، پس باید احکام را بار کنید، اگر نمی‌گیرد آن وقت می‌توانید به اصول عملیه مراجعه کنید. پس بنابراین این بحث علی‌ای حال بسیار بحث مهمّی است که ما باید تنقیح کنیم که ببینیم شامل می‌شود یا شامل نمی‌شود.

پس «و حکم العرف الفعّلی بكون هذه المرأة» یعنی این مرأه‌ای که حمل ولد کرده است اما نشوء از ماء خودش نبوده است، این اُمّ است این «يكون وضعاً جديداً للفظ» و حال اینکه «و العبر» بالعرف المعاصر للخطابات» چون آن مستعمل همان معنایی که الفاظ زمان خودش را دارد می‌گوید نه معنایی که بعداً ممکن است پیدا کند، بنابراین «فلا يُحمل اللفظ على الموضوع له بالموضع الجديد» حمل نمی‌شود و شامل نمی‌شود آن لفظ موضوع له‌ای که وضع جدید برایش پیدا شده است.

«نعم الوضع الجديد ربما كان بمناسبه» الوضع القديم بحيث لو كان العرف القديم حاضراً لوضع اللفظ بإزاء ما وضعه العرف الفعّلی لشدّ المناسبه بين المعنى القديم و المعنى الفعّلی» بله یک نکته‌ای اینجا وجود دارد و آن این است که این وضع جدید معمولاً به تناسب با وضع قدیم است مثل موارد ارتجال نیست همینطوری، یک تناسبی دارد، مثلاً آن موقع فرض کنید کلمه چراغ را برای چه وضع کرده بوده است؟ برای همین که یک سو سوئی مثلاً پی دانهایی که یک فتیله‌ای می‌گذاشتند و ... نور می‌داده، امروز بیاییم به لامپ هم بگوییم چراغ، به آن هم بگوییم چراغ، این تناسب دارد دیگر، آن چون نورافشانی می‌کند و این هم نورافشانی می‌کند و خیلی تناسب دارند با همدیگر. اما این معنایش این نیست که ... درست است که وضع‌های جدید در اثر تناسب‌ها پیدا شده است به گونه‌ای که اگر آن آدم‌های آن موقع زنده بشوند آنها هم می‌گویند خیلی خوب است ما به همین‌ها هم می‌گوییم چراغ، اما فرض این است که نکردند، قرار ندادند، اینکه اگر بودند قرار می‌دادند معنایش این نیست که قرار دادند، بله یک قضیه تعلیقیه‌ای است که اگر بودند و حالا می‌بودند آنها هم قبول داشتند و همین کار را می‌کردند اما حالا که نیستند و آن موقع نکرده اند، پس آن موقع که این الفاظ در کتاب و سنت آمده است به این معنای جدید نبوده است، وقتی نبوده است شما نمی‌توانید معنا کنید، نمی‌توانید بگویید این الفاظ که روی اینها رفته است شامل اینها هم می‌شوند.

س: ...

ج: ما راهی به مراد جدی به جز الفاظش که نداریم، از الفاظش به مرادش پی می‌بریم.

س: ...

ج: ما نمی‌دانیم، ما که علم غیب نداریم، او این لفظ را به کار برده است که شامل این نمی‌شود، او گفته است «فی الغنم زکات» شاید شتر هم در ذهنش بوده است، ما نمی‌دانیم، بالاخره این لفظی که به کار برده است شاملش نمی‌شود. شما اگر علم غیب دارید خودتان می‌دانید اما ما که دائر مدار الفاظ هستیم و علم غیب نداریم می‌گوییم این لفظی گفته است که شامل این است و مازاد این را هم خبر نداریم. بله یک مواردی را ممکن است بگوییم این لفظ شامل نمی‌شود و الغاء خصوصیت می‌کنیم، مثل اینکه گفته است «إذا أصاب ثوبك دُم فاعسله» حتماً ثوب شامل فرض نمی‌شود اما الغاء خصوصیت می‌کند فقیه، می‌گوید از باب مثال گفته است، نمی‌گوید شاملش می‌شود، ثوب به معنای فرش نیست. یا از همین «إذا أصاب ثوبك دُم فاعسله» می‌فهمد که اگر به سنگ هم اصابت کرد فاعسله، هیچ کس به سنگ ثوب نمی‌گوید اما این الغاء خصوصیت است یعنی عرف اینجا می‌فهمد که از باب مثال گفته شده است، می‌خواهد بگوید یک شیء، این موارد درست است اما جایی که الغاء خصوصیت نمی‌توانیم بکنیم، شاید در نظر شارع مادر تلقیحی این حکم‌ها را نداشته باشد، ما نمی‌دانیم فلذا نمی‌شود گفت.

«نعم الوضع الجديد ربما يكون بمناسِبٍ الوضع القديم» اینطور نبوده است که همینطور بِلاتناسب بیابند توسعه بدهند و برای اینها بگویند، این قبول است به گونه‌ای هم تناسب دارد که «لو كان العرف القديم حاضراً» در این زمان‌های ما، «لوضع اللفظ بإزاء ما وضعه العُرف الفعلى» هر آینه وضع می‌کرد این لفظ را به ازاء همان که عرف فعلی دارد برایش وضع می‌کند که این معانی جدید هم باشد. چرا؟ «لشدَّ المناسِبِ بين المعنى القديم و المعنى الفعلى، و لكن» این مسأله که اگر بودند اینطور بود و تناسب ایجاد می‌کرد «أين هذا من الوضع بالفعل فى العرف القديم» که این به درد ما می‌خورد.

خب، این حاصل اشکال با همه پیازداغ‌هایش و توضیحاتش که جا بیافتد حالا، حق اشکال ادا بشود که این اشکال اینطور می‌گوید. حالا ببینیم جواب می‌توانیم بدهیم از این اشکال یا نه؟

«الجواب عن المناقشِ الأولى» به نظرم این الأولى اگر از اینجا حذف بشود بهتر است چون ثانی‌ای اینجا نبوده است که کسی شک بکند، «الجواب عن المناقشِ» دو جواب می‌دهند.

«الجواب الأوَّل: إِنَّ المصادیق الجديدة ربما كانت متصوِّرةً للواضع القديم و لو إجمالاً أو احتمالاً، فوضع اللفظ للجامع، ألا ترى أنَّ عدم وجود بعض الأشياء فعلاً لا يمنعنا من وضع اللفظ لها على تقدير وجودها.»

جواب این است که این مصادیق جدید یک جاهایی اینطور نیست که بگوییم اصلاً آنها توجه نکردند، نه شاید توجه هم کرده اند، درست است که الان نیست اما شاید یک وقتی پیدا بشود. مثل زمان خود ما، اصلاً الان در زمان ما مثلاً می‌گوییم همراه، یا هلی کوپتر، فرض کنید چیزهایی که الان داریم می‌بینیم، که این مثلاً الان با چیست؟ موتور محرک‌ش با بنزین و امثال اینها است، واضح هلی کوپتر در ذهنش این است که ممکن است یک روزی یک جوری بشود که بنزین و اینها لازم نباشد بلکه همینطور که حرکت می‌کند از فضا یک ماده

محرقة‌ای را ممکن است بگیرد و بدون اینکه بنزین به آن تزریق کنند... الان آیا آن کسی که هلی کوپتر را وضع کرده است آیا یک معنای جامعی را در نظر نگرفته است؟ درست است که در زمان من نیست اما علم دارد پیشرفت می‌کند و شاید به چنین جایی هم برسد. یا اینکه ممکن است به یک جایی برسیم که با اراده امواجی بتواند مغز ما ایجاد بکند که آنها موتور محرک باشد، احتمال دارد که انسان به خیلی چیزها احتیاج نداشته باشد، کما اینکه می‌گویند بعضی از مرتاضین خیلی قوی هند، آنجایی که من خواندم و شنیدم پیرزنی بود و همینطور می‌نشست و به قطار نگاه می‌کرد، به حرکت می‌افتاد. نفس انقدر قوی است که از این نفس یک امواجی که جلوی حرکت قطار را می‌گیرد ... پس بنابراین اینها چیزهایی است که در پیشرفت علم ممکن است اتفاق بیافتد. آیا واقعاً اگرچه در زمان ما نیست اما واضع اینطور نیست که در ذهنش نیاید، آقای حداد عادل که مثلاً الفاظی را جایگزین می‌کند ... می‌گوید بله حالا هرطور شد ما دیگر به این می‌گوییم هلی کوپتر، یا به این می‌گوییم همراه، حالا و لو اینکه ممکن است این انقدر تطور پیدا کند که نسبت به اینکه الان ما می‌بینیم خیلی تفاوت زمین تا آسمان پیدا کند اما دیگر همراه است چون آن حیثی را که در نظر گرفته است که این همراه است و هر کجا که می‌روی می‌توانی از آن استفاده کنی و همراه است، این حیث را در نظر گرفته است و اسمش را گذاشته است همراه، حالا به هر شکلی که در ذهنش خلجان کند. پس این نمی‌شود گفت که حتماً در ذهن آنها نمی‌آمد.

س: ...

ج: بله، خودش هم آخرش گفته است «هذا الجواب لا يدفع الإشكال كلياً» حالا یک جاهایی ممکن است بگوییم. تا یک حدودی ممکن است بگوییم.

س: ...

ج: نه، آن فرض این بود که اصلاً به ذهنش خطور نمی‌کرد اما این در حقیقت می‌خواهد بگوید همه جا اینطور نیست که به ذهنشان خطور نمی‌کرده است،

یک مواردی ما مطمئن هستیم... مثلاً کلمه ثوب، این کلمه اینطور نیست که در ذهنشان خطور نمی‌کرده است که تطور ناپذیر است، خودشان می‌دانند که ... مثلاً زندگی در پنجاه یا چهل سال پیش لباس‌ها یک جور دیگری بوده است و الان یک جور دیگری شده است، آیا احتمال ندارد که همینطور در تاریخ یک طور دیگری بشود؟ پس اینطور چیزها را که شما بخواهید بگویید هر جدیدی در ذهن آنها نبوده است این درست نیست. یک چیزهایی یک جاهایی می‌شود گفت در ذهن آنها بوده است پس الفاظ وضع شده است برای آن معنای موسّع که شامل اینها می‌شود، بله یک جاهایی را هم قبول داریم که اصلاً به ذهنشان هم نمی‌رسیده. این را مورد به مورد.

پس اشکال اوّل اینطور نیست که به طور کلی بن بست ایجاد کند، این فقیه باید توجه بکند یک مواردی یک الفاظی است که می‌شود بگوییم آنها توجه داشته اند، می‌شود اطمینان پیدا کرد که واضع توجه داشته است.

«و کلّ ذلک» همانطور که دیروز هم عرض کردم این مشکله حل است که اینجا البته اشاره به آن نشده است و این هم خوب است که اشاره بشود، روی مسلک کسانی که می‌گویند واضع خدای متعال است ...

س: ...

ج: متکلم که خدا و پیغمبر است این لفظ را برای آن معنای واقعی‌اش استعمال کرده است او که می‌داند.

س: ...

ج: نفهمد، حالا ما که داریم می‌فهمیم.

س: ظهور نبوده است ...

ج: نه، این در آن معنا استعمال کرده است، این مثل یک لفظ مشترکی است که او نفهمیده است معنایش چیست، حالا ما فهمیدیم، اینطور می‌شود دیگر، مثل اینکه برای مخاطبین به انگلیسی حرف زده است و آنها نفهمیده است حالا انگلیسی هم می‌فهمند، او ترکی گفته است و فارس‌ها نمی‌فهمند یا فارسی گفته است و ترک نمی‌فهمند، اینکه معنایش این نیست که این ظهور نداشته است.

س: ...

ج: نه، به اندازه حاجت خودشان که می‌فهمند؟ لازم نیست تمام مفاد را که بفهمند، به اندازه حاجت خودشان آن زمان می‌فهمند و حالا هم هرچه بالاتر برود می‌فهمند، اینکه اشکال ندارد، به اندازه حاجت خودشان می‌فهمند.

س: ...

ج: هر کجا نمی‌دانید اشکال درست است اما جواب این است که یک جاهایی می‌شود فهمید پس آنجاها اشکال شما نمی‌آید.

«إِنَّ المصَادِقَ الْجَدِيدَ رُبَّمَا كَانَتْ مَتَصَوِّرٌ لِلوَاضِعِ الْقَدِيمِ وَ لَوْ إِجْمَالًا أَوْ أَحْتِمَالًا» و لو به نحو اجمال و احتمال در ذهنش می‌آمده که بالاخره ممکن است یک چیزهایی باشد، یعنی صورت اجمالی و ... «فَوْضِعَ اللَّفْظِ لِلْجَامِعِ» چون در ذهنش می‌آمده و لو اجمالاً که حالا آن جورهای دیگری هم ممکن است بشود و لو به این عنوان، یک صورت‌های دیگری هم ممکن است بشود. مثل از وضع عامل موضوع له خاص نمی‌گویند که موضوع له خاص که نمی‌تواند تک آنرا را تصور کند، به یک عنوان جامعی توجه می‌کند، مثلاً مفرد مذکر مشاؤونیه به این عنوان توجه می‌کند به همه مفردهای مذکر مشاؤونیه که در طول تاریخ ممکن است پیدا بشود و کلمه هذا را بر آن وضع می‌کند، فلذا می‌گوییم هذا موضوع لهش خاص است، وضع‌ها موضوع لهش خاص است.

می‌فرماید که «فَوْضِعَ اللَّفْظِ لِلْجَامِعِ» یعنی جامع بین همه این مصادیق «أَلَا تَرَى أَنَّ عَدَمَ وَجُودِ بَعْضِ الْأَشْيَاءِ فَعَلًا (در زمان ما) لَا يَمْنَعُنَا (ما را منع نمی‌کند) مِنْ وَضْعِ اللَّفْظِ لَهَا عَلَى تَقْدِيرِ وَجُودِهَا» برای اینکه ما برای آن اشیاء وضع لفظ بکنیم بر فرض اینکه وجود پیدا بکند. «و بَعْبَارٍ أُخْرَى: لَا مَلَازِمَ بَيْنَ حَدَاثِ الْمَوْضُوعِ وَ بَيْنَ عَدَمِ تَصَوُّرِهِ مِنْ نَاحِيَةِ الْوَاضِعِ» هیچ ملازمه عقلی عرفی و واقعی وجود ندارد بین نوپیدا بودن یک موضوعی و بین تصوّر نشدنش از ناحیه واضع، نه ممکن است این نوپیدا است اما تصوّر می‌شده، و خیلی چیزها را می‌شود فهمید که آنها تصور می‌کردند چون اشباه و انظارش در زمان

خودشان بوده است، مثل لباس که مثال زدم، خودش دارد می‌بیند بیست سال پیش با زمان او چقدر فرق کرده است می‌گوید بعداً هم ممکن است این فرق‌ها را بکند، فلذا عمامه را اگر وضع می‌کند برای آن چیزی که در زمان خودش مثلاً پنج تا چین داشته باشد وضع نمی‌کند، حالا ده تا باشد، حالا ممکن است یک زمانی 15 تا بشود، در ذهنش و لو اینکه اینکه رایج این است اما اینطور نبوده است که در ذهنش نیاید. «و بین عدم تصوّر من ناحیه الواضع، فقد يكون الموضوع جديداً و مع ذلك كان متصوراً عند الواضع القديم» بله این جوابی که ما می‌دهیم قبول داریم همه مشکل را حل نمی‌کند «نعم هذا الجواب لا يدفع الإشكال كلياً» این جواب اوّل.

جواب دوم هم یک جواب حسابی تر همان جواب دوم است که اینجا داده می‌شود که حالا بنزین تمام شد.

و صلى الله على سيّدنا محمّد و آله الطاهرين.